

گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان
(مارکسیست-لنینیست-مائونیست)

به مناسبت نودویکمین سالگرد انقلاب کبیر اکتبر

انقلاب کبیر اکتبر، دیکتاتوری پرولتاریا و دوران سوسیالیسم و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا"

1- انقلاب کبیر اکتبر:

پیروزی انقلاب کبیر اکتبر سال 1917 میلادی و تشکیل نظام سوسیالیستی در روسیه برهبری حزب کمونیست (بلشویک) در رأس آن لنین کبیر، بزرگترین انقلاب اجتماعی در جهان بود. این انقلاب ظفر آفرین محصول مبارزات انقلابی کارگران و کمونیست های انقلابی و سایر طبقات و اقشار زحمتکش روسیه بود که در زیر فشار انواع ستم و استبداد امپراتوری تزاری رنج و عذاب می کشیدند. طبقه کارگر در اتحاد با سایر طبقات و اقشار زحمتکش روسیه بعد از سرنگونی امپراتوری تزار دیکتاتوری طبقاتی اش را در یک برشم کره زمین تاسیس کرد. نقش حزب کمونیست (بلشویک) و در رأس آن لنین بزرگ در پیروزی انقلاب اکتبر برآزنده است. لنین در رأس انقلابیون کمونیست روسیه در پرتو مارکسیسم انقلابی کارگران و زحمتکشان روسیه را تربیت انقلابی کرده و درآمده ساختن شرایط ذهنی انقلاب نقش مهمی را ایفا نمود. لنین با تحلیل علمی همه جانبه از شرایط و اوضاع آنوقت روسیه و اوضاع بین المللی و با تلفیق اصول عام مارکسیسم انقلابی در جامعه روسیه و بامشخص کردن استراتژی انقلاب و طرح تاکتیک های مناسب توانست رستاخیز عظیم کارگران و زحمتکشان روسیه را در اکتبر 1917 شجاعانه رهبری کند. پیروزی انقلاب اکتبر بر صحت و حقانیت تئوری های انقلابی مارکس و انگلس و لنین را به ثبوت رساند. لنین مبارزه ایدئولوژیک سیاسی شدید و دوامدار را جهت افشای ماهیت خطوط انحرافی جریانات مختلف در روسیه خاصاً منشویکها، تروتسکی و «سوسیالیست های انقلابی» به پیش برد. لنین در عرصه جنبش بین المللی کمونیستی علیه ایده های اپورتونیستی و رویزیونیستی خاصاً رهبران بین الملل دوم در رأس آنها کائوتسکی و دیگر اپورتونیست های راست و «چپ» و ایده های ضد مارکسیستی پیگیرانه مبارزه نمود. لنین طی دوران طولانی مبارزه مارکسیسم را در همه عرصه ها تکامل داده و لنینیسم را بوجود آورد.

پیروزی انقلاب اکتبر این امر را ثابت ساخت که فقط انقلابی میتواند به پیروزی برسد که توسط حزب کمونیست انقلابی و کمونیست های راستین رهبری شود. اگر لازمه پیروزی هر انقلابی نیروی عمده و تعیین کننده آن کارگران، دهقانان و دیگر اقشار زحمتکش است؛ لکن شرط اساسی ایدئولوژی رهبری کننده انقلاب است. انقلاب اکتبر طبقات کهن را سرنگون کرده و شیوه تولید و همه مناسبات و روابط کهن را از اساس تغییر داد. در شرایط روسیه آن زمان پیروزی انقلاب اکتبر زحمتکشان ملل مختلف در امپراتوری تزار را که قرنهای زیر ستم و استثمار نظام جهانی امپریالیستی فئودالی میلیتاریستی روسیه تزاری رنج کشیده بودند نجات داده و آنها را حاکم بر سر نوشت شان ساخت. با پیروزی انقلاب اکتبر تحولات ژرفی در حیات اجتماعی ده ها میلیون انسان در روسیه بوجود آمد. انقلاب اکتبر دگرگونی های کیفی عمیقی را در عرصه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه روسیه موجب گردید. انقلاب اکتبر و نظام سوسیالیستی در طی مدت زمان کوتاهی روسیه عقب مانده را در اوج ترقی و شگوفایی رساند. شرایط زندگی فلاکتبار ده ها میلیون از توده های خلق زحمتکش که تحت دیکتاتوری ارتجاعی و وحشتبار تزار به رمق رسیده بودند، با کمترین وقت بهبود قابل ملاحظه یافت. با پیروزی انقلاب اکتبر و تاسیس دولت سوسیالیستی و استحکام دیکتاتوری پرولتاریا در روسیه؛ دوران رشد فکری و سیاسی توده های مردم آغاز شده و زحمتکشان روسیه در همه عرصه های علمی، فرهنگی، فنی، هنری، تکنیکی و تولیدی به پیشرفتهای درخشان و چشمگیری دست یافتند. " لنین روسیه را زندان ملل خواند؛ " زیرا خلقها و ملل اسیر ساکن در امپراتوری روسیه

تزاری در طی قرن‌ها از ستم طبقاتی و ستم ملی و نژادی تحت دکتاتوری تزار عذاب کشیده بودند که بعد از پیروزی انقلاب رها نیشخ اکتوبر به استقلال و آزادی و به حق تعیین سرنوشت خویش نایل آمدند.

پیروزی انقلاب اکتوبر و تاسیس اولین دولت سوسیالیستی در جهان ظهور عصر جدیدی را اعلام نمود. اثرات جهانی انقلاب اکتوبر بسیار گسترده بود. پیروزی این انقلاب روحیه آزادیخواهی و استقلال طلبی را بر توده های خلق زیر سلطه استعمار و امپریالیزم در جهان، تقویت کرده و آنها را بیدار نمود. انقلاب اکتوبر پیام آور نجات خلقها و ملل تحت ستم و استثمار سرمایه و امپریالیزم بود. جنبشهای استقلال طلبانه در کشورهای تحت سلطه استعمار و امپریالیزم عمدتاً در آسیا اوج گرفته و در تعدادی از کشورها، خلقها با مبارزات مترقی شان خود را از سلطه استعمار و امپریالیزم نجات دادند. جنبشهای انقلابی پرولتری در سراسر جهان رشد و تکامل کرده و احزاب کمونیست انقلابی ایجاد شدند.

کمونیست های چین با الهام از انقلاب اکتوبر حزب کمونیست آن کشور را تاسیس کرده و انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی را تحت رهبری حزب کمونیست چین در رأس آن مائوتسه دون به پیروزی رساندند. پیروزی انقلاب اکتوبر و تاسیس دولت دیکتاتوری پرولتاریا و تشکیل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پیروزی عظیم بشریت بود. پیروزی این انقلاب جهان را به دو بخش تقسیم نمود؛ جهان سوسیالیسم که در برابر جهان سرمایه داری و امپریالیزم قرار گرفت. کشورشوراها تحت رهبری لنین و استالین به پایگاه انقلابی جهان مبدل گشت. کشورشوراها حامی و مدافع حقوق و منافع زحمتکشان جهان بوده و خلقها و ملل اسیر را در مبارزات آزادی خواهانه شان علیه استعمار و امپریالیزم و طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور کمک شایانی کرد. پیروزی این انقلاب در حقیقت شکست پذیری امپریالیزم و ارتجاع بین المللی را مسجل کرده و ناقوس مرگ سرمایه داری جهانی و امپریالیزم را به صدا در آورد. متعاقب پیروزی انقلاب اکتوبر چهارده کشور امپریالیستی با بسیج ضد انقلاب داخلی بر کشور نو بنیاد سوسیالیستی جنایتکارانه حمله کردند؛ اما زحمتکشان کشورشوراها (با آنکه هنوز ارتش انقلابی منظمی وجود نداشت و روسیه در جریان جنگ جهانی دوم در همه عرصه ها ویران گردیده بود) تحت رهبری حزب کمونیست (بلشویک) بر امپریالیست های مهاجم و ضد انقلاب داخلی فایق آمدند و شکست حقارت باری را بر آنها تحمیل کردند. در طول سه و نیم دهه موجودیت کشورشوراها امپریالیزم جهانی با تمام امکانات تلاش کرد تا جلوی پیشرفت اندیشه های رها نیشخ و هستی آفرین کمونیزم را در جهان سد نماید، اما موفق نشد. هر قدر امپریالیست ها و مرتجعین توطئه کردند، اقتربا بستند، جعلکاری و تخریبکاری نمودند باز هم نتوانستند بر اعتبار و حیثیت ایدئولوژی کمونیزم انقلابی لطمه وارد نمایند. با آنکه کشورهای سوسیالیستی و پایگاه های انقلاب جهانی در روسیه و چین سقوط کرده اند؛ اما کمونیسم انقلابی زنده است و کمونیست های انقلابی در چند منطقه جهان مبارزات انقلابی توده های خلق را در راه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی رهبری می کنند.

2- مضمون دیکتاتوری پرولتاریا و ماهیت نظام سوسیالیستی:

مارکس و انگلس با مطالعه و تحقیق علمی همه جانبه درباره انقلاب های بورژوازی و کمون پاریس در اروپا؛ مطالعه و تحقیق درباره جامعه سرمایه داری و قوانین حاکم بر آن و درک از ماهیت و خصلت نظام سرمایه داری و بررسی دقیق از تجارب و دست آوردهای مبارزات طبقاتی پرولتاریا، تئوری دیکتاتوری پرولتاریا را تدوین کردند. دیکتاتوری پرولتاریا مضمون اساسی انقلاب پرولتاریائی است. دیکتاتوری پرولتاریا اساس و محتوی اصلی دوران سوسیالیسم است. لنین با دفاع از آموزشهای مارکس و انگلس درباره دیکتاتوری پرولتاریا در برابر تحریفات سردمداران انترناسیونال دوم، مسایل اساسی مبارزه برای تحقق دیکتاتوری پرولتاریا و چگونگی رسیدن به نظام سوسیالیستی را از نظر تئوریک تدوین نمود. استالین آموزشهای مارکسیسم-لنینیسم درباره دیکتاتوری پرولتاریا را در شرایط ساختمان سوسیالیزم در اتحاد شوروی، وظایف و عملکرد دولت دیکتاتوری پرولتاریا و نقش رهبری حزب کمونیست در نظام دیکتاتوری پرولتاریا را تدوین کرد. باین ترتیب آموزش مربوط به دیکتاتوری پرولتاریا از مهمترین اصول تئوریک مارکسیسم-لنینیسم است. پرولتاریا بعد از پیروزی از قدرت دولتی خود، از سیادت سیاسی خود برای درهم شکستن مقاومت استثمارگران، برای تحکیم دولت سوسیالیستی و برای جلوگیری از هرگونه تشبث بخاطر بازگرداندن قدرت بورژوازی و برای دفاع در مقابل تجاوزات امپریالیزم و ارتجاع بین المللی استفاده میکند. دیکتاتوری پرولتاریا فقط بمعنای اعمال جبر علیه طبقات استثمارگر نیست. عمل اصلی دیکتاتوری پرولتاریا عملی خلاق و سازنده است. دیکتاتوری پرولتاریا اساسی ترین وسیله تحول بنیادی و همه جانبه در همه شئون حیات جامعه، در اقتصاد و سیاست و فرهنگ و طرز زندگی و تربیت کمونیستی توده ها و بنای جامعه سوسیالیستی است. دیکتاتوری پرولتاریا ابزار عمده سیاسی برای ساختمان سوسیالیسم است. دیکتاتوری پرولتاریا نتیجه قانون مندی رشد مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داری است و زمینه را برای اجرای وسیع ترین دموکراسی به سود توده های خلق زحمتکش علیه اقلیت استثمارگر و ستمگر آماده میسازد.

از نظر تاریخی نخستین شکل دیکتاتوری پرولتاریا کمون پاریس (1871) بود که مارکسیسم را با تجربیات تاریخی بسیارگران بهای غنی ساخت. این به مارکس امکان داد تادرباره شکل دولتی جامعه آینده، نتیجه گیری لازم را به عمل آورد. مارکس نوشت: "مبارزه طبقاتی ناچارکارا به دیکتاتوری پرولتاریا منجر میسازد، اینکه خوداین دیکتاتوری فقط گذاری است بسوی نابودی هرگونه طبقات و بسوی جامعه بدون طبقات." "دیکتاتوری پرولتاریا یک ابزاراست، و درخودپایان نمی پذیرد، ابزاری برای گذاربه کمونیسم، به جامعه بی طبقه است." شوراها شکل دیگری از دیکتاتوری پرولتاریا است که لنین آنرا در نتیجه تجربه انقلابات روسیه (1905 و 1917) کشف کرد. لنین خاطر نشان ساخت که مسئله دیکتاتوری پرولتاریا مسئله عمده مارکسیسم است. دیکتاتوری پرولتاریا خودهدف نیست بلکه یک ضرورت تاریخی و تنها وسیله گذاربه جامعه بدون طبقات و بدون دیکتاتوری است. پرولتاریای روسیه با همکاری دهقانان و سایر زحمتکشان تحت رهبری حزب کمونیست (بلشویک) دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی را سرنگون کرده و با بدست گرفتن قدرت سیاسی دیکتاتوری طبقاتی اشرابقرار کرد. لنین دیکتاتوری پرولتاریا را بطور کلی چنین تعریف مینماید: "دیکتاتوری پرولتاریا انتهای مبارزه طبقاتی نیست، بلکه باشکل های جدیدی ادامه آنست. دیکتاتوری پرولتاریا مبارزه طبقاتی پرولتاریای پیروز شده ایست که قدرت سیاسی را بدست گرفته و برضد بورژوازی ایکه مغلوب شده ولی نابودنگشته و از بین نرفته و از مقاومت دست برنداشته و مقاومت خود را تقویت کرده است، مبارزه می کند." لنین به مخلوط کردن دیکتاتوری پرولتاریا با قدرت سیاسی «عموم مردم» و «منتخب عموم» و قدرت سیاسی «غیر طبقاتی» اعتراض کرده می گوید: «آن طبقه ایکه سلطه سیاسی را بدست خود گرفت، وقتی این عمل را اجرا کرد که متوجه بود به تنهایی آرا بدست میگیرد. این موضوع در مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا مستتر است، این مفهوم هم زمانی دارای معنی است که یک طبقه بداند که تنها او است که قدرت سیاسی را بدست میگیرد و نه خود و نه دیگران را با سخنانی از قبیل قدرت سیاسی «عموم مردم و منتخب عموم و مورد تقدیس همه مردم» فریب ندهد.

استالین میگوید: "ولی این به آن معنی نیست که قدرت سیاسی یک طبقه مثل طبقه پرولترها، که این قدرت را با طبقات دیگر تقسیم نمی کند و نمی تواند تقسیم کند، برای انجام مقاصد خویش به کمک و اتحاد با زحمتکشان و توده های استثمار شونده سایر طبقات محتاج نیست. برعکس. این قدرت، یعنی قدرت یک طبقه، فقط بشکل خاص اتحاد بین پرولتاریا و توده های زحمتکش طبقات خرده بورژوازی و مقدم بر همه توده های زحمتکش دهقانان میتواند تثبیت شده و تا آخر اجرا گردد. این شکل خاص اتحاد آنست که پرولتاریا نیروی رهبری کننده این اتحادی باشد. این شکل خاص اتحاد عبارت از آنست که رهبر دولت و رهبر سیستم دیکتاتوری پرولتاریا تنها یک حزب است یعنی پرولتاریا، یعنی حزب کمونیست ها که رهبری را با سایر احزاب تقسیم نمی کند و نمی تواند هم تقسیم کند." لنین میگوید: "دیکتاتوری پرولتاریا شکل خاص اتحاد طبقاتی است که بین پرولتاریا که پیش آهنگ زحمتکشان است با قشرهای متعدد غیر پرولتاریائی زحمتکشان (خرده بورژوازی، صاحبکاران خرده پا، دهقانان، روشنفکران و غیره) یا با اکثریت آنها برضد سرمایه برقرار می شود، اتحادی که به منظور سرنگون ساختن کامل سرمایه، سرکوبی کامل مقابله بورژوازی و کوشش وی در راه بازگشت، اتحادی که بمنظور ایجاد و تحکیم نهائی سوسیالیسم میباشد.....".

استالین میگوید: "دیکتاتوری پرولتاریا اتحاد طبقاتی پرولتاریا و توده های زحمتکش دهقانان است که برای سرنگون ساختن سرمایه و برای پیروزی نهائی سوسیالیسم، منتها با این شرط که نیروی رهبری کننده این اتحاد پرولتاریاست، برقرار میگردد." لنین در این مورد میگوید: "هر چند دیکتاتوری بدون زور ممکن نیست ولی دیکتاتوری فقط زور نمی باشد، بلکه معنای تشکیلات عالیتر کار انسبیت به تشکیلات پیشین نیز در بردارد." در جای دیگر میگوید: "دیکتاتوری پرولتاریا... فقط زور بر استثمارکنندگان نیست و حتی موضوع عمده آن هم زور نیست. اساس اقتصادی این زور انقلابی و ضامن حیات و موفقیت آن اینست که پرولتاریا نسبت به سرمایه داری نماینده نوع عالیتری از تشکیلات کار اجتماعی بوده و آنرا عملی میسازد. ماهیت مطلب در همین جا است. سرچشمه نیرو و ضامن پیروزی ناگزیر و کامل کمونیسم در این جا است."

استالین راجع به دیکتاتوری پرولتاریا از لحاظ ناگزیر بودن تاریخی آن و از نظر مضمون طبقاتی، از لحاظ دولتی و بالاخره از نقطه نظر وظایف تخریبی و خلاقه ای که طی یک دوره کامل تاریخی که دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم نامیده می شود، برعهده دارد، سخن میگوید. استالین از "تسمه های گرداننده" یا "اهرها" در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا صحبت دارد. او میگوید: اهرهای تسمه های گرداننده- همان سازمان های توده ای پرولتاریائی هستند که بدون کمک آنان عملی کردن دیکتاتوری غیر ممکن است. نیروی هدایت کننده- دسته پیشقدم پرولتاریاست، پیش آهنگ اوست، که نیروی اساسی رهبری کننده دیکتاتوری پرولتاریا می باشد.

لنین میگوید: "حزب عالیترین شکل اتحاد طبقاتی پرولتاریا میباشد." اتحادیه های کارگری بمنزله سازمان توده ای پرولتاریائی هستند که حزب را پیش از هر چیز از راه تولید با طبقه مربوط مینمایند؛ شوراها بمنزله سازمان توده ای

زحمتکشان اند که حزب را پیش از هر چیز از راه دولتی بازحمتکشان مرتبط میسازند؛ کئوپراسیون بمنزله سازمان توده ای و بطور عمده دهقانی است که حزب راباتوده های دهقانان، پیش از هر چیز از راه اقتصادی و از راه جلب آنان به ساختمان سوسیالیستی ارتباط میدهد، اینها سازمانهای غیرحزبی اند. سازمان جوانان بمنزله سازمان توده ای جوانان کارگروهدهقان است که وظیفه دارد تا پرورش سوسیالیستی نسل جوان و تهیه ذخایر جوانان را برای پیش آهنگ پرولتاریا آسان کند. این سازمانی است غیرحزبی ولی وابسته به حزب؛ و بالأخره حزب بمنزله نیروی اساسی هدایت کننده درسیستم دیکتاتوری پرولتاریا است که رهبری تمام این سازمان های توده ای را برعهده دارد. حزب مجری دیکتاتوری پرولتاریا است. ولی حزب این کار را نه مستقیماً بلکه به کمک اتحادیه های کارگری و یوسپله شوراهای و شعبات آن از قوه بفعل می آورد. استالین میگوید که: لنین بارها میگفت که "سیستم شوراهای دیکتاتوری پرولتاریا است" و "حکومت شوروی، دیکتاتوری پرولتاریا است". لنین در جای دیگر میگوید: "دیکتاتوری پرولتاریائی که در شوراهای متشکل شده و رهبری آن با حزب بلشویک است عملی میکند".

استالین میگوید: لنین هیچگاه نقش رهبری کننده حزب را با دیکتاتوری پرولتاریا یکی نمی شمارد. او تنها این موضوع را می گوید که "فقط اقلیت آگاه (حزب) میتواند توده های وسیع کارگرا را رهبری نموده و آنها را از پی خود ببرد." او میگوید: "دیکتاتوری پرولتاریا بنا بر حجم خود از نقش رهبری کننده حزب وسیعتر و غنی تر است. حزب دیکتاتوری پرولتاریا را عملی میسازد؛" و تاکید میکند که این دیکتاتوری پرولتاریا است نه دیکتاتوری طبقه دیگری. مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا یک مفهوم دولتی است. دیکتاتوری پرولتاریا حتماً جبراً در بر دارد. اگر دیکتاتوری را به معنای حقیقی کلمه بخواهیم درک کنیم، دیکتاتوری بدون زور امکان پذیر نیست. لنین در تعریف دیکتاتوری پرولتاریا میگوید، این دیکتاتوری "حکومتیست که مستقیماً به زور تکیه میکند". مارکس و انگلس چنین توضیح میدهند: "پرولتاریا دیکتاتوری اش را؛ برای درهم شکستن مقاومت بورژوازی، برای ایجاد رعب و هراس در دل های مرتجعین، برای حفظ اوتوریتته مردم مسلح علیه بورژوازی، برای اینکه پرولتاریا بتواند دشمنان خویش را قهرماً سرکوب نماید، بکار میگیرد."

مائوتسه دون میگوید: "جامعه سوسیالیستی یک دوره قابل ملاحظه طولانی را در بر میگیرد. در دوره تاریخی سوسیالیسم، هنوز تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی موجود است، مبارزه بین سوسیالیسم و راه سرمایه داری، و خطراتی سرمایه داری وجود دارد. ما باید خصلت طولانی و پیچیده این مبارزه را تشخیص دهیم. ما باید هوشیاری خود را بالا ببریم. باید آموزش سوسیالیستی را هدایت کنیم. باید تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی را بدرستی درک کرده، و حل نماییم؛ تضادهای بین خود و دشمن را از تضادهای درون خلق تمیز داده و آنها را حل نماییم. در دوره سوسیالیسم طبقات استثمارگر شکست خورده همیشه مترصد اند که موقعیت از دست رفته شان را بدست آورند، نفوذ خود بخودی خرده بورژوازی که آنها را دائماً عناصر سرمایه داری جدید را باز تولید میکند. در نتیجه نفوذ فاسدکننده ایده های بورژوازی ممکن است در صفوف طبقه کارگر و درون ارگانهای حزب، عناصر و گروه های رهبری نامطلوب رهرو سرمایه داری ظهور کنند. و بصورت عوامل بورژوائی درون ارگانهای دولت و حزب درآیند؛ موجودیت امپریالیسم و ارتجاع بین المللی که از سوسیالیسم نفرت دارند و از خطر گسترش آن هراس دارند؛ و سعی در توطئه بر انداختن آنها دارند، دشمنان داخلی و خارجی همیشه با هم در ارتباط هستند، با هم همدستی و تبانی میکنند و پیوسته با طبقه کارگری سبب میشوند."

هدف نهائی کمونیست های انقلابی و راستین جامعه کمونیستی است. در جامعه کمونیستی دولت زوال می یابد. دوران سوسیالیسم دوران گذاری است از سرمایه داری به کمونیسم، جامعه بی طبقه. در جامعه کمونیستی کلیه طبقات استثمارگر و کلیه تضادهای طبقاتی و نیز تفاوت میان کارگران و دهقانان، میان شهر و روستا، میان کار فکری و کاریدی از بین می رود و مالکیت اشتراکی متمرکز بر وسایل تولید برقرار میگردد. دوران تاریخی سوسیالیسم دوران گذار انقلابی است برای رسیدن به کمونیسم. در این دوره در قلمرو سیاسی، دیکتاتوری پرولتاریا برقرار می شود. مارکس درباره جامعه سوسیالیستی میگوید: "سوسیالیسم وقتی که از بطن جامعه سرمایه داری بیرون می آید... در تمام زمینه های اقتصادی، معنوی و فرهنگی هنوز مهر و نشان جامعه کهنه را که از بطنش خارج شده بر پیشانی دارد." بهمین جهت در دوره سوسیالیسم پرولتاریا و توده های وسیع انقلابی باید با کارگیری دیکتاتوری پرولتاریا، مالکیت سوسیالیستی دولتی را تحکیم و توسعه بخشند. و اقتصاد سوسیالیستی را بطور نقشه مند و برنامه ریزی شده و متوازن و با هم آهنگی سریع رشد دهند. "در جامعه سوسیالیستی، بورژوازی و طبقات استثمارگر سرنگون شده اند، ولی ایدئولوژی این طبقات را یکباره نمیتوان از بین برد. به همین دلیل مبارزه طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا در حیطه ایدئولوژی طولانی، پیچیده و گاه بغایت حادثی است. پرولتاریا باید دیکتاتوری خود را تماماً علیه بورژوازی در روبرو و بنا و منجمله شاخه های مختلف فرهنگ اعمال کند.

3- "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا":

بعدازمرگ لنین استالین در رأس حزب کمونیست و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی قرار گرفته و از طریق توده های کارگر اتحاد شوروی را در حفظ حاکمیت طبقه کارگر و ساختمان سوسیالیسم به مدت بیش از سی سال رهبری کرد. استالین چنین وظیفه خطیری را تحت سخت ترین شرایط و بدون هیچ تجربه تاریخی قبلی انجام داد که خدمت بزرگی از جانب اوبشمار می رود. لاکن اودراین پروسه دچار اشتباهات جدی نیز گردید. استالین بدرستی مسئله گذار به جامعه کمونیستی را مبتنا بر یک نبرد و مبارزه طولانی، هم علیه بقایای جامعه کهن و هم بر علیه نفوذ تولیدکنندگان کوچک و جهان بینی آنها- و مبارزه ای که متحول ساختن طرز تفکر نه تنها دهقانان، نه تنها تمام عناصر خرده بورژوا، بلکه همچنین علیه توده های کارگر اراه داد. استالین کمک های معنوی و مادی مناسبی به جنبشهای رهاییبخش ملی و انقلاب های پرولتری در کشورهای دیگر انجام داد. استالین با الهام از مارکسیسم - لنینیسم انقلاب در اتحاد شوروی و در عرصه جهانی رابه پیش برد. استالین دوست خلقهای جهان بود. خلق های اتحاد شوروی تحت رهبری استالین در جریان جنگ جهانی دوم قهرمانانه برضد مهاجمین فاشیسم امپریالیزم مبارزه کردند و ضربات سهمگینی را بر آن وارد نمودند. استالین برای خلقهای کشورهای که تحت سلطه فاشیسم قرار داشتند دوستانه و بر اساس انجام وظیفه انترناسیونالیستی کمک کرد تا خود را از سلطه امپریالیزم و ارتجاع حاکم مزدور نجات داده و به استقلال و آزادی و تشکیل نظام های دموکراتیک توده ای رسیدند.

اگرچه مهمترین بخش از رهبری استالین در انجام دگرگون سازی سیستم مالکیت در شرایط پیچیده اتحاد شوروی بود. اما پس از اتمام تحول سوسیالیستی در مالکیت بعد از اواسط دهه سی میلادی استالین در مورد ماهیت جامعه شوروی و تضادهای مشخصه آن به نتیجه گیریهای جدا غلطی رسید. استالین در کنگره 18 حزب در سال 1939 میلادی گفت: "جامعه شوروی دیگر دارای طبقات متخاصم و استثمارگر و انتاگونیستی نمی باشد، یعنی اینکه طبقات استثمارگر نابود شده اند. او بر مبنای همین طرز فکرایین موضع انحرافی را گرفت که تنها دلیل ادامه دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی، محاصره اتحاد شوروی توسط دشمنان امپریالیست است. استالین حتی بر مبنای این نتیجه گیری و نظر غلط گفت که اتحاد شوروی، بزودی میتواند به خود کمونیسم دست یابد، اما حتی باین وجود دولت شوروی باید کماکان باقی بماند" اگر جامعه سرمایه داری از میان نرفته باشد. او نظر داشت از زمانیکه مالکیت سوسیالیستی شد، طبقات انتاگونیستی و زمینه داخلی احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی از بین رفته است. استالین منبع فعالیت های ضد انقلابی را بدرستی درک نکرده و تضادهای میان خلق رابا تضادهای درون مردم و دشمن قاطعی نمود. او بر همین مبنای دچار اشتباهات جدی در رابطه به برخورد با ضد انقلابیون و سرکوب آنها گردید. دیده می شود که استالین به این امر توجه نکرد که در سرتاسر دوران سوسیالیسم تضاد طبقاتی و مبارزه طبقاتی وجود دارد؛ عمدتاً در وجود بورژوازی و پرولتاریا و مبارزه بین آنها، بعنوان یک تضاد آشتی ناپذیر طبقاتی، تبلور می یابد.

بعد از مرگ استالین در سال 1953 عناصر بورژوازی درون حزب و دولت اتحاد شوروی قدرت حزبی و دولتی را غصب کرده و دست آوردهای انقلاب اکتوبر و دیکتاتوری پرولتاریا را سرنگون کرده و کشور شوروا را به جاده سرمایه داری سوق دادند. بورژوازی نوحاسته تحت رهبری خروشچف، اتحاد شوروی را از یک کشور سوسیالیستی و در انقلاب جهانی و دوست زحمتکشان جهان به کشور سرمایه داری دولتی و ابر قدرت سوسیال امپریالیستی و دشمن زحمتکشان جهان مبدل کرد. مائوتسه دون نقش استالین را در جنبش بین المللی کمونیستی مورد توجه قرار داده و با دفاع از تئوری اساسی دیکتاتوری پرولتاریا و یک ارزیابی همه جانبه از همه دست آوردها و اشتباهات استالین انجام داد. شکست انقلاب در روسیه این تئوری را در عمل تأیید نمود که در سراسر دوران سوسیالیسم طبقات متخاصم و مبارزه طبقاتی موجود است. و مبارزه طبقاتی در تمام این دوران تار سیدن به کمونیسم و جامعه بدون طبقه باید مستمر آ و بلاوقفه ادامه یابد. مائوتسه دون با درک از دیالکتیک ماتریالیستی و با اتکاء به تئوری های مارکس و لنین درباره ماهیت و خصلت طبقاتی جامعه سوسیالیستی و اینکه کاملاً یک جامعه گذار به کمونیزم و جامعه بدون طبقه است؛ شکست انقلاب در روسیه را مورد تحلیل و تجزیه علمی قرار داده و به شیوه های نوین مبارزه طبقاتی دست یافته و تئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" را تدوین کرد.

بعد از آنکه رهبران اتحاد شوروی از مارکسیسم- لنینیسم و راه انقلاب منحرف شده و در منجلا ب رویونیزم قرار گرفتند؛ مائوتسه دون در رأس حزب کمونیست چین و در رأس جنبش کمونیستی بین المللی با افشای ماهیت رویونیزم مدرن، مبارزه ایدئولوژیک سیاسی رابه شکل پولمیک های دوامدار حتی تا سال 1963 میلادی با رهبران رویونیست اتحاد شوروی به پیشبرد. او در مورد ماهیت و خصلت طبقاتی جامعه سوسیالیستی بحیث مرحله گذار به جامعه کمونیستی و ادامه مبارزه طبقاتی در تمام این دوره و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و اعمال آن بر طبقات ارتجاعی سرنگون شده و عناصر بورژوازی نوین که در جامعه سوسیالیستی سربلند میکنند و در محو ایدئولوژی

و فرهنگ بورژوازی مسایل زیادی را با آنها مطرح کرد؛ ولی آنها که دیگر مرتد شده و با انقلاب پشت کرده بودند، به راه سرمایه داری ادامه دادند.

در همان زمان در چین مبارزه حادی بین دو خط در حزب کمونیست در جریان بود؛ مبارزه ای که انعکاسی از مبارزه جاری در درون جنبش کمونیستی بین المللی و همچنین مبارزه طبقاتی در چین، بطور کلی بود. آنها ای که در درون حزب کمونیست چین، بخصوص در سطوح بالای حزب بودند، و بطرف راه سرمایه داری گرایش داشتند طبیعتاً پشتوانه ای در رویزیونیسم خروشچف و شرکاء یافتند و به سختی به مقابله با تلاشهای افشاگرانه و مبارزه جویانه مائوتسه دون و دیگر رهبران انقلابی حزب کمونیست چین که بر علیه رویزیونیسم بود، پرداختند. بدین ترتیب مائو مبارزه سختی را بر علیه رهبران رویزیونیستی مانند لیوشاوجی و دن سیائوپین، که معتقد بودند طبقات و مبارزه طبقاتی در چین در حال مردن هستند و اینکه اساساً دیگر نیازی برای اعمال دیکتاتوری پرولتاریا در چین وجود ندارد، به پیش میبرد. مائوتسه دون با در نظر داشت اوضاع جنبش کمونیستی بین المللی و بحران افتراق که بعد از مرگ استالین و قدرت گیری باندر رویزیونیستی خروشچف در جنبش کمونیستی جهانی بوجود آمده بود و با تحلیل و ارزیابی علمی از اوضاع چین و اینکه انقلاب چین در چه وضعیتی قرار گرفته بود و چگونه عناصر بورژوازی در تلاش بودند تا بر همه های قدرت دولتی و حزبی دست یابند و در صورت موفقیت انقلاب چین راسرنگون کنند؛ با اتکا بر توده های خلق و بر اساس تئوری انقلابی "ادامه انقلاب تحت دکتاتوری پرولتاریا"، انقلاب کبیر فرهنگی را در نیمه دوم دهه 60 میلادی براه انداخته و در رأس گروه کمونیست های انقلابی در حزب کمونیست چین آثار هبری نموده و از شکست انقلاب چین برای یکدهه جلوگیری نمود. بر همین مبنا مائوتسه دون تاکید نمود که برای رسیدن به کمونیزم به چندین انقلاب فرهنگی نیاز است. تجارب انقلاب کبیر فرهنگی چین یکی از بزرگترین دست آوردهای مبارزات انقلابی پرولتاریا و زحمتکشان چین و زحمتکشان جهان بشمار میرود. انقلاب فرهنگی چین جنبش انقلابی عظیم توده های خلق بود بمنظور اعمال دیکتاتوری پرولتاریا بر نیروهای بورژوازی خصوصاً آنها ای که در مقامات عالی دولتی و حزبی جای داشتند. با در نظر داشت آنچه که بعد از مرگ مائوتسه دون در چین بوقوع پیوست یعنی اینکه دار و دسته هواکوفنگ و دن سیائوپین خایانه دست به کودتا زده و با دستگیری و حبس چهار نفر از همفکران و نزدیکان مائوتسه دون و کشتار و زندانی کردن هزاران تن از انقلابیون وفادار به خط انقلابی پرولتاری؛ و طرح توطئه گسترده در طرد افراد انقلابی از حزب و سرکوب توده های خلق معترض، بر حزب و دولت چین تسلط یافتند. ملاحظه می شود که بنا بر مسایل ملی و بین المللی در آن شرایط (شاید هم موضوع تهدیدات جدی دولت اتحاد شوروی سوسیال امپریالیستی که تدارک حمله نظامی را بر کشور چین داشت)، این انقلاب عظیم توده ای با تمام گستردگی و عمق آن کماکان نتوانست که تمام مراکز قدرت اپوتونیست ها و رویزیونیست ها از جمله گروه های چوئنلای و دینگ سیائوپین را در حزب و دولت ویران کند. گروه دینگ سیائوپین بعد از طرد در جریان انقلاب فرهنگی با «انتقاد از خود» و با امضای ندامت نامه دوباره به موقعیت های بالای حزبی و دولتی رسیدند. و گروه چوئنلای چهره سنتریست (اپورتونیست) در جریان جنبشهای انقلابی دهه پنجاه و شصت صادقانه و بطور واقعی از آن جنبشها پشتیبانی نکرده و آنها را رهبری ننمود. او مانند هر بورژوا - دموکرات دیگر این جنبشها را مانع پیشرفت و مدرنیزاسیون چین می انگاشت. او پناه گاه افراد جناح راست (پس از سقوط لیوشاوجی بود) که به تکوین یک ستاد بورژوازی نوین منجر گردید. با آنهم انقلاب کبیر فرهنگی در جهت تداوم انقلاب و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا برای یک دهه در چین کمک کرد. انقلاب فرهنگی بزرگترین مکتب انقلابی برای آموزش توده های ملیونی خلق چین بود. هدف انقلاب فرهنگی عمدتاً ادامه انقلاب برای تعمیق تحولات در روبنا و زیر بنا و طرد کامل ایدئولوژی بورژوائی که در آن نفوذ یافته بود، بود.

مانودرسال 1975 طی سخنرانی در "کنفرانس کشوری حزب کمونیست چین درباره کار تبلیغاتی" تحلیل مهمی بدین مضمون کرد که: برای تحکیم قطعی سوسیالیسم باید ضمن صنعتی کردن سوسیالیستی کشور و ادامه پیگیری انقلاب سوسیالیستی در جبهه اقتصادی، در جبهه سیاسی و ایدئولوژیک نیز بطور دایم و سخت به مبارزات انقلابی سوسیالیستی و تربیت سوسیالیستی پرداخت. در چین مبارزه برای تحکیم نظام سوسیالیستی، مبارزه بر سر اینکه معین شود آیا سوسیالیسم چیره می شود یا سرمایه داری، هنوز طی یک دوره تاریخی بسیار طولانی ادامه خواهد یافت. قبل از این مائو "درباره حل صحیح تضادهای درون خلق" بروشنی گفته بود که:

در چین گرچه تحول سوسیالیستی در مورد سیستم مالکیت بطور اساسی انجام یافته و مبارزات طبقاتی وسیع و طوفان آسای توده ای که مشخصه دوران انقلاب است، بطور عمده پایان پذیرفته ولی بقایای طبقات سرنگون شده مالکان ارضی و کمپرادورها هنوز موجوداند، بورژوازی هنوز با جاست و خرده بورژوازی تازه در حال تحول است. مبارزه طبقاتی هنوز تمام نشده است. مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی، مبارزه طبقاتی بین نیروهای سیاسی گوناگون و مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی در زمینه ایدئولوژیک هنوز مبارزه ای طولانی و پیچیده

خواهد بود و حتی گاهی بسیار حدت خواهد یافت. پرولتاریا کوشش می کند تا جهان را طبق جهان بینی خود دگرگون سازد و بورژوازی نیز سعی دارد تا جهان را طبق جهان بینی خود تغییر دهد. در این مورد، این مسئله " پیروزی کی برکی، سوسیالیسم یا سرمایه داری " هنوز کاملاً حل نشده است. این دونه نوشته حایز اهمیت زیادی است و درک عمیق مائوتسه دون را از این حقیقت که طبقات و مبارزه طبقاتی کماکان تحت سوسیالیسم پابرجا هستند و اینکه مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی حتی پس از دگرگونی کامل سیستم مالکیت کماکان ادامه می یابد، مسئله مهمی است که سر نوشت انقلاب سوسیالیستی، تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، اعمار سوسیالیسم و رسیدن به جامعه کمونیستی به آن وابسته است.

در طول انقلاب فرهنگی، مائوتسه دون تجربه توده های چینی در انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم رافشرده ساخت، و رابطه دیالکتیکی بین این دور ادشعار "انقلاب رادریابید، تولید رابالابرید"؛ بیان کرد. این اصل بدرستی رابطه بین انقلاب و تولید، سیاست و اقتصاد، شعور و ماده، روبنا و زیربنای اقتصادی و مناسبات تولیدی و نیروهای مولده را شرح میدهد. در تمام این مناسبات، جنبه دوم بطور کلی جنبه عمده می باشد. اما از طرف دیگر، در تمام موارد این جنبه اولی است که نقش مبتکر و آغاز کننده در متحول ساختن دومی را بازی میکند. فقط با انقلاب مداوم در روبنا و استفاده از نقش مبتکرانه آن- بخصوص قدرت دولتی و ایدئولوژی پرولتاریا- است که برای پرولتاریا امکان پذیر است که زیربنای اقتصادی سوسیالیستی را تحکیم کرده و گسترش دهد. بطور مشابه، بدون انقلابی کردن مناسبات تولیدی، حتی پس از اینکه بطور عمده مالکیت سوسیالیستی بدست آمده، امکان ندارد که به رهاسازی و رشد نیروهای مولده اجتماعی ادامه داد. مائوتسه دون تا آخرین لحظات عمرش به رهبری کردن حزب کمونیست چین و توده ها در مبارزه انقلابی ادامه داد. مائوتسه دون خدمات جاودانی را به علم انقلاب پرولتاریائی انجام داده و "مائوتسیم" مرحله تکاملی "مارکسیسم- لنینیسم" است. مائودر طول مبارزه و کمی قبل از مرگش بیانیه ای داد که در بخشی از آن گفت: " شما در حال انجام انقلاب سوسیالیستی هستید، و هنوز نمی دانید که بورژوازی در کجاست. بورژوازی درست در حزب کمونیست است- آنهایی که در قدرتند و راه سرمایه داری رادریپش گرفته اند. رهروان سرمایه داری هنوز در جاده سرمایه داری هستند." این یکی از خدمات مهم مائو به تئوری مارکسیستی و بخصوص اقتصاد سیاسی مارکسیستی بود. این تحلیل مائو از اهمیت مرگ و زندگی برای پرولتاریا و انقلابیون مارکسیستی که در حال پیشبرد مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیسم و برای هدف نهایی کمونیسم می باشند، برخوردار است. این تحلیل یک اسلحه جدید و قدرتمند پرولتاریا در این مبارزه است.

4- توضیحی درباره «تزر قابت چند حزبی در دوران سوسیالیسم و تکامل دموکراسی مردمی در قرن بیست و یکم»:

قبلاً درباره مضمون دیکتاتوری پرولتاریا و ماهیت طبقاتی نظام سوسیالیستی و لزوم ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا و مبارزه بین دو خط در این دوره تارسیدن به کمونیسم و جامعه بی طبقه بحث شد. در اینجا بيمورد نخواهد بود تا روی «تزر قابت چند حزبی...» و «تکامل دموکراسی...» در دوران سوسیالیسم نیز بحث نماییم. زیر ارهبران حزب کمونیست نپال (مائوتیست) در رأس آن پوشیا کمال داهال "پراچندا" با طرح این «تزر» عملاً با از نظر انداختن اهمیت دیکتاتوری پرولتاریا و تئوری " ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا» و موضوع سرنگونی قهری طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور و سلطه امپریالیزم و دولت توسعه طلب هند؛ تشکیل دیکتاتوری دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه کارگر و حزب پیش آهنگ انقلابی آن و پیروزی انقلاب سوسیالیستی و تاسیس دیکتاتوری طبقاتی طبقه کارگر و ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا تارسیدن به جامعه بدون طبقه و کمونیسم؛ راه سازش و مصالحه با دولت ارتجاعی نپال و احزاب پارلمانی را برگزیده و با امضای معاهده 12 ماده ای در ماه نومبر 2005 میلادی با هفت حزب پارلمانی و امضای قرارداد صلح با دولت نپال در ماه جون 2006 ؛ جنگ خلق را که در طی بیش از ده سال به پیروزی های بزرگی دست یافته بود و طبق ادعای خود شان با پشت سر گذاشتن تعادل استراتژیک به مرحله تهاجم استراتژیک رسیده بودند؛ جنگ خلق را متوقف کرده و بعد از خلق سلاح ارتش خلق تحت نظر ملل متحد و با شرکت در پارلمان و دولت ارتجاعی سلطنتی به پای انتخابات مجلس موسسان رفته و بعد از عزل شاه و اعلام جمهوری دموکراتیک فدرالی ؛ پراچندا به مقام صدراعظم رهبری دولت نپال رابعهده گرفت.

ماجریان انحراف ایدئولوژیک سیاسی حزب کمونیست نپال (مائوتیست) و تحولات سیاسی جامعه نپال را که در طی حدود سه سال اخیر بوقوع پیوسته است و هم اینکه این حزب چگونه و با چه نظر و استدلالی انحرافش را از مسیر اصلی انقلاب توجیه کرده است، قبلاً در سه نوشته ترتیب و تدوین نموده و بدسترس جنبش کمونیستی افغانستان و جنبش

کمونیستی جهانی قراردادده ایم. در اینجا فقط بطور مختصر روی «تزرقاتب چند حزبی دردوران سوسیالیسم وتکامل دموکراسی مردمی در قرن بیست ویکم» واینکه این «تزر» در مخالفت وتضاد بادیکتاتوری پرولتاریا وتئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" قرارداد، تذکر میدهم.

پراچندا صدرحزب کمونیست نیال(مائونیست) می گوید که: "حزب ما مایشنهاداتی رادرمورد تکامل دموکراسی مردمی در قرن بیست ویکم برمبنای جمع بندی ازتجارب مثبت ومنفی قرن بیستم به پیش گذاشته است. منطبق بان، حزب اعتقاد دارد که درچاچوب قانون اساسی ضدفئودالی وضدامپریالیستی، فقط از طریق رقابت چند حزبی حتی درجامعه سوسیالیستی میتواند جلوی ضدانقلاب را گرفته، حاکمیت پرولتاریا را بوسیله موثرنمودن کنترل، نظارت ودخالته گری مردم درحکومت تقویت نمود.... همچنان اومدعی است که این پروسه آگاهی سیاسی را درمیان خلق از طریق رقابت چند حزبی بالا می برد و رقابت سوسیالیستی را سرزنده وپویامیکند. وقتی رقابت سوسیالیستی راسازمان دهیم شالوده زوال دولت گسترده تر وسریعتر، آماده خواهد شد پراچندا علاوه میکند: "هنگامیکه دولت ضدفئودالی وضدامپریالیستی تشکیل شد، درچنان وضعیتی احزابی که نماینده طبقات واعتقادات ایدئولوژیک مختلف اند نیازی به تشکیل ارتشهای جداگانه نخواهندداشت زیرامنافع شان درتضادانتاگونیستی باین دولت نخواهدبود. بجای چنین کاری، رقابت دموکراتیک خلقی، تحت دیکتاتوری خلق شروع می شودکه باعث تقویت بیشتر دولت خلق خواهدشد."

پراچندا در اینجا اولاً: صحبت از قانون اساسی ضدفئودالی وضدامپریالیستی نموده ونیز ماهیت طبقاتی این مرحله از نظام حاکم را مشخص نکرده واز نوع دیکتاتوری ای که در این مرحله باید اعمال شود نیز سخنی بمیان نمی آورد. بفرض اگر منظور اودولت کنونی باماهیت طبقاتی مشخص آن باشد که بعداز انتخابات مجلس موسسان تشکیل گردیده است؛ که این ممکن نیست. زیرا دولت کنونی به لحاظ ماهیت طبقاتی آن یک دولت فئودال کمپرادوری است ونیال تحت سلطه امپریالیزم ودولت هند قرارداد. و اگر منظور اومرحله انقلاب دموکراتیک نوین باشد؛ باز هم در این مرحله دولت دموکراتیک خلق حاکم بوده ودیکتاتوری دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه پرولتاریا اعمال میگردد. ثانیاً: پراچندا صحبت از این دارد که نمایندگان طبقات واعتقادات ایدئولوژیک مختلف (که بقول اودرتضادانتاگونیستی در آن دولت نخواهندبود) وحزب کمونیست نیال(مائونیست) دردوران سوسیالیسم باهم به رقابت میپردازند. در حالیکه دردوران سوسیالیسم فقط طبقه کارگراست که دیکتاتوری اعمال میکند. ومسئله «رقابت سوسیالیستی» احزاب بورژوازی دردوران سوسیالیسم یک ایده انحرافی است که با دیکتاتوری پرولتاریا وادامه مبارزه طبقاتی در این دوره در تضاد قرارداد. ثالثاً: اوصحبت از "رقابت دموکراتیک خلقی، تحت دیکتاتوری خلق" دارد. که باز هم مسئله مبهم است. و اگر منظور اودر اینجا مرحله دولت دموکراتیک خلق باشد؛ در این مرحله دیکتاتوری دموکراتیک خلق تحت رهبری طبقه کارگرو حزب انقلابی اش بر طبقات استثمارگر سرنگون شده اعمال میگردد. وتعریف مقوله خلق در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم؛ طبقه کارگر، طبقه دهقان، طبقه خرده بورژوازی، جناح میهن پرست طبقه بورژوازی ملی ونیروهاوعناصر مترقی ودموکرات وضدامپریالیزم وضد فئودالیزم شامل اند. و در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین(دولت دیکتاتوری دموکراتیک خلق) رهبری طبقه کارگرو حزب پیش آهنگ آن شرط است. و در دوران سوسیالیسم تنها طبقه کارگراست که دیکتاتوری طبقاتی اش را بر طبقات سرنگون شده اعمال میکند.

بعداز تجربه کوتاه مدت پرولتاریای فرانسه در اعمال دیکتاتوری پرولتاریا در کمون پاریس؛ پیروزی انقلاب اکتوبر در روسیه وتاسیس نظام سوسیالیستی وساختمان سوسیالیسم واستحکام دیکتاتوری پرولتاریا و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین وانقلاب سوسیالیستی در چین وتجربه انقلاب کبیر فرهنگی؛ اینها بزرگترین دست آوردهای انقلابی پرولتاریا و کمونیست های انقلابی جهان در قرن بیستم است. همه تجارب واین دست آوردها محصول مبارزات انقلابی پرولتاریا وزحمتکشان جهان است که در پرتو علم انقلاب پرولتاریائی (مارکسیسم- لنینیسم- مائونیسم) صورت گرفته است. قرن بیستم قرن پیروزی انقلابات پرولتری، استحکام دیکتاتوری پرولتاریا وتاسیس جوامع سوسیالیستی واعمار سوسیالیسم خاصناً در روسیه وچین و پیروزی انقلابات توده ای در چندین کشور جهان بود. ودیکتاتوری پرولتاریا بحیث ابزار عمده سیاسی در دست طبقه کارگر برای اعمار سوسیالیسم تارسیدن به جامعه کمونیستی در روسیه وچین بود. بعداز شکست انقلاب در اتحادشوروی سوسیالیستی؛ مائوتسه دون باتدوین تئوری "ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" انقلاب کبیر فرهنگی چین رابراه انداخت وبدین وسیله توانست انقلاب چین رابرای یکدهه از شکست نجات دهد. باین صورت صحت این تئوری انقلابی در جریان انقلاب کبیر فرهنگی چین به ثبوت رسید. وانقلاب کبیر فرهنگی چین یکی دیگر از بزرگترین تجارب ودست آوردهای مبارزات انقلابی پرولتاریای جهان در قرن بیستم بشمار می رود. باین صورت چگونه ممکن است که دردوران سوسیالیسم تضاد بین پرولتاریا وبورژوازی را به شیوه «رقابت دموکراتیک» احزاب بورژوازی وخرده

بورژوازی (که در مورد نپال احزاب رویزیونیستی نیال نیز شامل آنست) با حزب کمونیست، حل نمود؟ در حالیکه حل اصولی تضاد های دوران سوسیالیسم تنها از طریق ادامه مبارزه طبقاتی بحیث نیروی محرکه جامعه سوسیالیستی؛ مبارزه ایدئولوژیک سیاسی و اعمال دیکتاتوری پرولتاریا بر نیروهای بورژوازی امکان پذیر است. و از این طریق است که دیکتاتوری پرولتاریا استحکام یافته و دموکراسی بطور گسترده برای توده های خلق تضمین می شود.

«تزرقات سوسیالیستی و انکشاف دموکراسی» از یکطرف شرایط فعالیت و رشد و گسترش ایدئولوژی، سیاست و فرهنگ بورژوازی را در برابر ایدئولوژی و فرهنگ پرولتری در دوران سوسیالیسم آماده می سازد. و از طرف دیگر امکان رقابت سیاسی احزاب بورژوازی و خرده بورژوازی در دوران سوسیالیسم زمینه را برای شرکت این احزاب در دولت نیز میسر میسازد. در آنصورت آیا این بمفهوم دولت چند حزبی در دوران سوسیالیسم نخواهد بود؟ در حالیکه اصولاً در دوران سوسیالیسم، پرولتاریا باید مبارزه طبقاتی را علیه بورژوازی و طرد ایدئولوژی و فرهنگ بورژوازی تامغلوبیت و محو آن تا رسیدن به جامعه بی طبقه ادامه دهد. میان جامعه سرمایه داری و جامعه کمونیستی یک دوران گذار وجود دارد (دوران طولانی گذار سوسیالیستی به کمونیسم) در این دوران باید در قلمرو سیاسی دیکتاتوری پرولتاریا برقرار ساخته شود. دیکتاتوری پرولتاریا ضامن اساسی پیروزی پرولتاریا بر بورژوازی و سوسیالیسم بر سرمایه داری است. لنین می گوید: "پیشروی بسوی کمونیسم تنها از طریق دیکتاتوری پرولتاریا میسر بوده و لا غیر." در سراسر دوره تاریخی سوسیالیسم، طبقات و تضادهای طبقاتی موجود بوده و مبارزه طبقاتی و ستیز و کشاکش میان راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری موجود است و تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی تضاد عمده دوران سوسیالیسم را تشکیل میدهد. دوران سوسیالیسم پر از تضاد است؛ در این دوره تضاد در زیربنای اقتصادی، تضاد بین زیربنا و روبنا، موجودیت تفاوت بین درآمد ها (تضاد ناشی از مناسبات توزیع که تبارزی از حق بورژوائی است)، ادامه مناسبات کالائی، وجود بقایای سرمایه داری (که موانعی در راه شناخت و تغییر جهان بر اساس منافع پرولتاریا می باشد) و ادامه تولید کالائی و عملکردهای قانون ارزش تحت سوسیالیسم و موجودیت کتله های وسیع خرده بورژوازی (خاصاً در جوامع نیمه فئودالی و نیمه مستعمره که به جامعه انقلاب دموکراتیک نوین و جامعه سوسیالیستی می رسند)؛ پایه های مادی مناسبات سرمایه دارانه و پایه مادی احیای سرمایه داری را فراهم می آورند. همچنان موجودیت نفوذ فشار و توطئه و حمله امپریالیزم بین المللی علیه کشورهای کمونیستی. بنابراین در جامعه سوسیالیستی در جهت نابودی کامل بورژوازی و مظاهر گوناگون سرمایه داری باید بیش از همه روی اهمیت و نقش ایدئولوژی پرولتری بحیث یگانه ایدئولوژی انقلابی و بمثابه رهبری کننده جریان ضدیت با سرمایه داری و اعمال دیکتاتوری پرولتاریا و مبارزه بین دو خط تاکید کرد. باین صورت وجود احزاب بورژوازی و خرده بورژوازی و احزاب رویزیونیستی (در مورد نپال) و فعالیت آنها در رقابت با حزب کمونیست در دوران سوسیالیسم، هر چه بیشتر امر مبارزه طبقاتی را علیه بورژوازی دچار اخلاص و اشکال مینماید.

پرولتاریا برای کسب پیروزی نهائی بر بورژوازی و دیگر طبقات استثمارگر سرنگون شده، باید در دوران سوسیالیسم بطور لایق و خستگی ناپذیر بورژوازی و انواع اپورتونیزم و رویزیونیزم را مورد نقد قرار داده و دیکتاتوری خود را تماماً علیه بورژوازی در روبنا منجمله شاخه های مختلف فرهنگ اعمال نماید. فقط از این راه است که میتواند نفوذ یافته های طبقات استثمارگر را از بین برده و ایدئولوژی پرولتری را به جلوسوق داده و آگاهی کمونیستی توده های خلق را رشد و ارتقا دهد. برخلاف نظر پراچندا که میخواهد آگاهی سیاسی توده های خلق را از طریق «رقابت چند حزبی در دوران سوسیالیسم» ارتقا دهد. در حالیکه امکان ارتقای سطح آگاهی و تجربه انقلابی توده های خلق از طریق تربیت ایدئولوژیک سیاسی و شرکت گسترده آنها در مبارزه طبقاتی علیه نیروهای بورژوازی و دخالت و کنترل هر چه بیشتر آنها در امور اداره کشور و تشبث و نظارت آنها در عرصه های اقتصادی و تولیدی و فرهنگی و سایر عرصه ها مهیامیگردد.

تئوری "انکشاف و تکامل دموکراسی در قرن بیست و یکم" نیز یک تئوری انحرافی است. پرولتاریا و حزب پیش آهنگ انقلابی آن خاصاً زمانی که قدرت سیاسی را در دست دارند؛ در جهت استحکام دیکتاتوری پرولتاریا و تکامل سوسیالیسم، گسترش دموکراسی پرولتری و تکامل و گسترش اندیشه های انقلابی پرولتری در سطح جامعه و جهان تامحو طبقات مبارزه می کند تا زمینه برای جامعه بدون طبقه و کمونیسم آماده گردد. در تمام دوران سوسیالیسم مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا ادامه می یابد. تحت دیکتاتوری پرولتاریا اکثریت عظیم توده های خلق از مزایای دموکراسی پرولتری بهره مند می شوند. پایه اقتصادی این دموکراسی را مالکیت جمعی بروسایل تولید تشکیل داده و خصلت طبقاتی این دموکراسی در جامعه سوسیالیستی مشخص است. اما دموکراسی برای کمونیست ها و طبقه کارگر هدف نیست که در جهت تکامل آن مبارزه کنند؛ بلکه هدف غائی آنها رسیدن به کمونیسم و جامعه بی طبقه و زوال دولت است. در این زمینه بابورام بهاتاری معاون پراچندا و وزیر مالیه دولت نیال یکی از رهبران طراز اول حزب در این اواخر طی مصاحبه در امریکا گفت که: "اگر لنین چند سال دیگر زنده میبود او باید باین نتیجه

میرسید و سیستم چند حزبی یادموکراسی بازاری پذیرفت". این دیگر قضاوت عجیب و صدور حکم غیرمسئولانه است که رهبران حزب کمونیست نپال (مائونیست) در مورد لنین میکنند. اینها که با انحراف ایدئولوژیک سیاسی شان انقلاب خلق نپال را به شکست کشانده اند؛ برای گمراه کردن بیشتر خلق نپال و خلقهای جهان متوسل به چنین مهملاتی می شوند. در حالیکه لنین همیشه و بطور قاطع روی موضوع استحکام دیکتاتوری پرولتاریا، ادامه مبارزه طبقاتی و اعمار جامعه سوسیالیستی تا رسیدن به جامعه بدون طبقه و کمونیزم تاکید کرده است.

(25 اکتوبر 2008)